

آزادی و تصوف

تحلیلی مختصر از مفهوم آزادی در نزد عارفان مسلمان*

دکتر رضا روحانی**

E-mail: rruhani@yahoo.com

چکیده

آزادی، مفهومی است که هم مورد عنایت اخلاقیون و عارفان بوده و هم اهل سیاست و فیلسوفان سیاسی، به ماهیت و چند و چون آن پرداخته‌اند. در آثار عارفان مسلمان، تعبیر آزادی و حریت، به معنای اخلاقی-سلوکی آن، به تکرار ذکر شده، و موانع پیدا و پنهان آن معرفی، و راه‌هایی از آن بندها نیز تبیین و تعیین گشته است.

نویسنده، ابتدا به معرفی و تبیین انواع آزادی، و تعاریف متعدد عارفان مسلمان از آن مفهوم می‌پردازد؛ در بخش دوم مقاله نیز سعی می‌کند، تعاریف مختلف اصطلاح آزادی، با مفاهیم و مقولات مشابه آن، مثل بندگی، تصوف و اباحه، مقایسه و نسبتشان را تبیین نماید. در این بخش نشان داده می‌شود که از دید عارفان بزرگ، آزادی با بندگی و تصوف، نه تنها مابینتی ندارد، بلکه به معنی هم، و ملازم و مقوم یکدیگرند، به عبارت دیگر، در این مقاله تبیین و تثبیت می‌گردد که در کلام عارفان مسلمان، تصوف و بندگی حقیقی، جز با نیل به آزادی و آزادگی ممکن نیست؛ اما بین آزادی و اباحه، نزد غالب عارفان، نسبتی برقرار نیست، و عده اندکی که حریت را به معنی رهایی از بند احکام و اوامر خداوند معنا می‌کرده‌اند، در نظر و عمل، مورد نقد و طرد عارفان مشهور واقع شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: آزادی، عارفان، آزادی درونی، آزادی بیرونی، بندگی، تصوف، اباحه.

* - تاریخ وصول ۸۴/۸/۲۳ تأیید نهایی ۸۵/۲/۶

** - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان

مقدمه

آزادی، واژه‌ای دوست‌داشتنی و ستودنی است و از مفاهیمی است که درک و نیل بدان، یکی از دغدغه‌های دایمی ذهنی آدمیان بوده، و از این رو، در زبان و بیان‌شان، توصیف‌ها و تفسیرهای گوناگون و حتی متضادی از آن ارائه داده‌اند.^۱ لازم به یادآوری نیست که آزادی در مفاهیم گسترده سیاسی و اجتماعی امروز آن، مقوله‌ای نسبتاً جدید است که در نتیجه تحولات عظیم فکری و فلسفی، به‌ویژه در مغرب زمین، پیدا گشته و به نظریات سیاسی جدید و دولت مدرن مربوط می‌گردد، و با وسعت کنونی آن، در گذشته مورد بحث نبوده، و حتی جنبه‌هایی از آن، پیشتر موضوعیت نداشته است.

تعریف «آزادی»، به مانند بسیاری دیگر از مفاهیم فکری و فلسفی، به آسانی امکان‌پذیر نیست. این واژه، در لغت و اصطلاح، و از گذشته تاکنون، به معانی متعدد و مختلفی به کار رفته و این تعدد معانی و کاربردهای گوناگون آن، در نزد اقوام و طوایف مختلف فکری، موجب شده که درک درست معانی آن دشوار گردد و بدفهمی‌ها و گاه تلقی‌های متناقضی نیز از آن ارائه یا اراده شود. از این رو، ارائه تعریفی واحد و همه جانبه از مفهوم آزادی، تقریباً ناممکن است، هرچند که صاحب‌نظران گذشته و حال، تعاریف مختلف و راهگشایی ارائه کرده‌اند که در این مقال، به اجمال، به برخی از آن تعاریف می‌پردازیم.

معنای آزادی در فرهنگ بشری و در میان مسلمانان گذشته، بیش و شاید بیش از سایر معانی، معنایی اخلاقی و معنوی و کلامی داشته که در مبحث حاضر نیز بیشتر به مفهوم اخلاقی-عرفانی آن نظر شده است.

در روزگار ما، وقتی واژه آزادی بدون صفت یا پسوند و قیدی خاص ذکر می‌شود، ابتدائاً و عموماً معنایی جامعه‌شناختی و سیاسی از آن مراد می‌گردد. از

این‌رو، وقتی معنایی خاص و غیر اجتماعی از آن منظور گوینده باشد، سعی می‌شود برای رفع ابهام و ابهام‌های متداول، صفت یا توضیحی به همراه آن بیاید؛ مثلاً گفته می‌شود: آزادی معنوی یا اخلاقی، آزادی فلسفی، آزادی در عرف اهل کلام و یا آزادی در زبان اهل عرفان و... .

گفتنی است که اندیشمندان و صاحب‌نظران گذشته نیز کم و بیش، درباره مفهوم و معانی آزادی، بحث‌ها، تعریف‌ها و تأملاتی داشته‌اند که برخی از آنها، با تعاریف جدید هماهنگ و برخی معانی نیز دایره مفهومی و کاربردی بیشتر یا کمتری یافته است. بنابراین و با توجه به این تفاوت‌ها، برای درک درست و روشمند این مفهوم، لازم می‌آید که آزادی در ابعاد و ساحت‌های مختلف بررسی شود، و با معرفت به کاربردها، کارکردها و اهداف آن در نزد افراد و اقوام مختلف، شناخت بیشتری از مفاهیم متعدد و گاه متناقض‌نمای آن حاصل آید.

در گفتار حاضر، به مفهوم آزادی در مرام‌ها و مسلک‌های زمانه و همچنین به مفهوم سیاسی - اجتماعی آزادی از دیدگاه عارفان نیز نپرداخته‌ایم؛ چرا که عارفان پیشین، اندیشه‌ای روشن یا رهنمود نظری ویژه‌ای برای رهایی و آزادی خود و دیگران از قیدها و ستم‌هایی که از طرف اهل قدرت بر آنان تحمیل می‌شده، نشان نداده‌اند که قابل عنایت باشد، این امر می‌تواند دلایل و علت‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، روانی و سلوکی متعددی داشته باشد که هرچند قابلیت پژوهشی ویژه دارد، اما گفتار حاضر نه سر آن بحث را دارد و نه ظرفیت آن را.

۱. آزادی درونی، آزادی بیرونی و نسبت‌های آن دو

در یک دسته‌بندی کلی می‌توان آزادی را در دو مفهوم "آزادی درونی" و "آزادی بیرونی" تقسیم کرد. مقصود از آزادی درونی، که می‌توان نام آن را آزادی معنوی و

آزادی اخلاقی نیز نهاد، آن است که آدمی در درون آزاد باشد و برای انجام کارهای معنوی و رسیدن به رهایی و رستگاری اخلاقی مزاحم و معارضی در جهان جان و روان خود نداشته باشد. یعنی تعلقات و تمایلات غیراخلاقی و این جهانی مانع سلوک او به جهان بی‌تعلق معنوی نباشد.

آزادی بیرونی - در برابر و یا در مقایسه با تعریف آزادی درونی که تعریفی شدیداً اخلاقی - عرفانی است، عبارت است از آزادی و رهایی از بندها و مزاحمانی که آدمی را از عالم بیرون و جهان جسمانی، در قید می‌نهند. آزادی در این معنی، یعنی رفع و رهایی از عوامل و موانع اجتماعی، حاکمان ستمگر و هر نوع بند و فشار نابه‌حق بیرونی که مانع اندیشه و رفتار آزادانه آدمی در سلوک فردی و اجتماعی‌اش می‌شود.

برخی صاحب‌نظران جدید، آزادی را به دو نوع "آزادی منفی" و "آزادی مثبت" دسته‌بندی کرده و نام نهاده‌اند که البته می‌توان هم از دیدگاه اخلاقی و هم دیدگاه سیاسی آن را مورد توجه قرار داد؛ بدون آنکه در این نام‌گذاری، معنا و بار ارزشی‌ای در میان باشد.

آیزایا برلین، صاحب‌نظر آزادی‌اندیش معاصر، در تعریفی از آزادی منفی سیاسی می‌نویسد: «آزادی سیاسی در این معنی (منفی) به طور ساده عبارت است از قلمروی که در داخل آن، شخص می‌تواند کاری را که می‌خواهد، انجام دهد و دیگران نتوانند مانع کار او شوند» (برلین، ۱۳۶۸: ۲۳۷)

در معنایی اخلاقی از آزادی منفی نیز می‌توان گفت: «آزادی عبارت است از رهایی از تعهدات و از قید و بندهای زندگی روزمره: "دارایی و ثروت صاحب اختیار فرد هست و کسی که به جز خودش به هرکس و یا هر چیزی خدمت می‌کند، آزاد نیست" (سقراط)» (روزنتال، ۱۳۷۹: ۱۵۷) و در تعریف منفی، «آزادی همچنین

رهایی از شرّ است، شرّی که انسان را از نائل آمدن به هدف واقعی و انسانی‌اش باز می‌دارد. پرهیز از کارهای بد که انسان‌ها به طور عادی آن‌ها را انجام می‌دهند، به معنای آزادی است: "مشکل است انسان آزاد باشد؛ درحالی که مطیع کردارهای بدی باشد که عادتاً انجام می‌شوند" (فیثاغورث) «(همان: ۱۵۸)

اما آزادی مثبت نیز از دید اخلاقی و سیاسی قابل شناخت است، در تعریف مثبت، «آزادی اخلاقی به معنای خواست پسندیده از جانب انسان است... "آزادی یعنی اینکه انسان در خدمت خیر باشد و پیوسته آن را پیروانند. درجه خدمت، دامنه آزادی‌اش را تعیین می‌کند؛ زیرا کسی که کار نیک انجام نمی‌دهد، آزاد نیست" (سقراط) «(همان: ۱۵۶)

چنان که می‌بینیم، آزادی در این معنی، با مفهوم "آزادی در" مشابهت پیدا می‌کند: «مفهوم مثبت آزادی، یعنی نه مفهوم آزاد بودن از، بلکه آزاد بودن در، زندگی به یک شکل مجاز و مطابق نسخه است... معنی مثبت آزادی از تمایل فرد به اینکه آقا و صاحب اختیار خود باشد برمی‌خیزد، آرزوی من آن است که زندگی که می‌کنم و تصمیماتی که می‌گیرم در اختیار خودم باشد...» (برلین، ۱۳۶۸: ۲۴۹-۲۵۰)

یک راه دیگر برای شناخت مفهوم آزادی، بررسی و شناخت آن از راه مفاهیم و معانی مقابل و متضاد آن است. مفهوم مقابل و متضاد آزادی در معانی مختلف، چه در معنای مثبت و چه منفی، و چه درونی و چه بیرونی و...، مفهوم در اسارت بودن و قید داشتن است. طبق این تعریف، «آزادی یعنی غیبت قیود... ولی قیود برگونه‌های بسیارند، از این رو، آزادی بر گونه‌های بسیار است.» (کرنستون، ۱۳۵۹: ۱۶۴)

از تعریف‌های گفته شده برمی‌آید که واژه آزادی، در برخی کاربردهای آن، بیشتر یک اشتراک لفظی است که عدم توجه به اشتراک لفظی و پی‌نبردن به تشابه

تقابلی در مفهوم آزادی، موجب کج‌فهمی و سوء تفاهم‌ها و سوء استفاده‌های بسیاری در جهان گذشته و جدید شده است.

آیزایا برلین معتقد است: «انکار نفس زاهدان را ممکن است منبع استغنا و صفا و قدرت روحی دانست، ولی مشکل بتوان آن را پیشرفتی در طریق آزادی به شمار آورد». (برلین، ۱۳۶۸: ۴۸) یعنی احساس آزاد بودن که به وسیله خود شخص یا شخصی دیگر در درون ایجاد می‌شود، به نوعی، نقطه مقابل آزادی سیاسی است. (همان: ۴۸) او همچنین عقیده دارد که باید بین آزادی روحی، و معنی بنیادی‌تر آزادی، جدایی قایل شد، و گرنه ممکن است که به نام آزادی، با خطراتی مثل سردرگمی در نظر، و موجّه جلوه دادن ظلم و ستم در عمل، مواجه گردیم. (همان: ۲۶۰-۲۶۱)^۳

با این همه، آزادی درونی و آزادی بیرونی، نباید با یکدیگر، بی‌ارتباط باشد. به این معنی که آزادی بیرونی یا آزادی از قید حاکمان ستمگر و مزاحمان دیگر خارج از خود، اگر با آزادی درونی و رشد معنویت و راه‌های معقول اخلاقی همراه نباشد، آزادی‌ای همه جانبه نخواهد بود، و شاید آن آزادی اولیه نیز از دست برود، یعنی دوباره ممکن است آدمی به انواع و معانی‌ای دیگر، مزاحمان و قیود خارجی را قبول کند، و آنان را پسندیده شمارد و یا آنان را به حال خود واگذارد.

از جانب دیگر، می‌توان گفت که اگر امکان و استعداد آزادی در درون، به کمک آزادی‌های بیرونی و سیاسی فراهم نگردد، باز آزادی کاملی نیست. به تعبیر یکی از اهل نظر، ایمان استوار بر اندیشه و اراده آزاد جز با آزادی‌های مسئولانه انسانی تضمین نهادی نمی‌شود و «آزادی برونی انسان، شرط حصول آزادی درونی وی است.» (مجتهد شبستری، ۱۳۷۶: ۸)

بحث دیگری که بی‌ارتباط با بحث حاضر نیست، این است که پرداختن بیش از حد به آزادی درونی، خود می‌تواند نتیجه ناگوار و ناگزیر نپرداختن به آزادی بیرونی باشد؛ یعنی فرار به دیواری درونی، برای در امان ماندن یا فرار از موانع بیرونی. به تعبیر رسای برلین، گاه سرکوب نفس یا بی‌تفاوت بودن نسبت به عالم بیرون، یک عقب‌نشینی و پناه‌گیری در دژ درونی است و گاه نیز بسته دیدن راه عدالت و آزادی، وسوسه عقب‌نشینی به درون را گریبان‌گیر اشخاص می‌کند. (ر.ک. برلین، ۱۳۶۸: ۲۵۵) متفکر نامبرده، معتقد است که از دو راه مختلف، بلکه متضاد، می‌توان به ارضای آرزوی آزادی اندیشید، یک راه آن پرداختن بدان و ارضای آن آرزوهاست، و دیگری، حذف، فرار و فراموشاندن آنان. (ر.ک. همان: ۴۶-۴۷)

اریک فروم، دیگر متفکر آزادی‌اندیش معاصر، نیز در کتاب *گریز از آزادی* به تفصیل به انگیزه‌ها و شیوه‌های مختلف آدمیان، در گریز از آزادی پرداخته^۴ و شیوه سلوک از آزادی منفی به سوی آزادی مثبت را ارائه کرده است.^۵

۲. اشاره‌ای به مفهوم و تعریف آزادی نزد عارفان مسلمان

مفهوم آزادی در بین مسلمانان، کم و بیش به معانی مختلف هستی‌شناختی و هم جامعه‌شناختی به کار رفته است؛ یعنی «آزادی» در فرهنگ ما، هم در تقابل با بردگی و اسارت و زندانی بودن به کار رفته که معنایی جامعه‌شناختی و حقوقی است، و هم در تقابل جبر و بی‌ارادگی کاربرد یافته که معنایی کلامی - فلسفی به حساب می‌آید.

اما توصیف و تعریفی که عارفان گذشته از مقوله آزادی ارائه کرده‌اند، غالباً با مفاهیم سیاسی - اجتماعی آزادی، تناسبی ندارد،^۶ و به یک معنا، حتی می‌توان گفت

که واژه آزادی در اینجا یک اشتراک لفظی به حساب می‌آید، هرچند که می‌توان بین معانی مختلف آن نسبت‌هایی برقرار یا تعریف کرد. (ر.ک. روزنتال، ۱۳۷۹: ۱۶۸)

همان‌گونه که تعاریف تصوف متعدد و متفاوت است، و به تعبیر یکی از اهل نظر، به تعداد صوفیان از تصوف، تعریف وجود دارد،^۷ می‌توان گفت که اگر تصوف را با آزادی یگانه یا همسان فرض کنیم - چنان که برخی صوفیان یگانه دانسته‌اند - باز به تعداد صوفیان از آزادی، تعریف و برداشت خواهیم داشت.

در اینجا مناسب است که ابتدائاً به برخی تعبیر و تعریف‌های آزادی از دید نویسندگان عارف یا معرفان مفاهیم عرفانی، به اجمال کامل اشاره کنیم و سپس نسبت آزادی عرفانی را با مقولات و مفاهیم مشابه بسنجیم.

در آثار اولیه عرفانی و غیرعرفانی واژه معادل آزادی، واژه "حریت" است که حتی در آثار فارسی نیز تا قرن‌ها، به تقلید از متون دینی و عرفانی آغازین که همگی به زبان عربی بوده، به کار رفته‌اند، که البته در متون فارسی گاه هر دو واژه در کنار هم و غالباً مترادف می‌آمده است.

حریت در نزد عارفان از مقام بلندی برخوردار است که گاه فصلی از آثار عرفانی به شرح و بسط آن اختصاص یافته است. گفتنی است که در این آثار یا آثار فرهنگی دیگر، گاه به جای حریت، صاحب این مقام، یعنی شخص حرّ معرفی شده است.

امام قشیری، عارف صاحب‌نظر و نویسنده بزرگ عرفانی قرن پنجم، بابتی از رساله مرجع و معتبر خود را به این موضوع پرداخته و به تلخیص، اشارت صوفیان در این باره را به عبارت آورده، و از دیدگاه آنان، حریت را به معنی بی‌تعلقی و آزادی دل از بندگی کلّ مخلوقات معرفی می‌کند:

«...و آنچه قوم اشارت کنند بدان از حریت، آن است که بنده به دل در تحت بندگی هیچ چیز نشود از مخلوقات، نه از آنچه اندر دنیا است و نه از آنچه در آخرت

است، دنیا را و هوا و آرزوی و خواست و حاجت و حظّ را اندر او هیچ نصیب نباشد»
(قشیری، ۱۳۷۶: ۳۴۳)

نویسنده عارف و صاحب‌نظر، ابوالمظفر قطبالدین عبادی نیز در کتاب صوفی‌نامه، به تفصیل این مقام را تعریف می‌کند و به برخی از شبهات و سوء برداشتها از این مفهوم نیز ناقدانه پاسخ می‌دهد، در تعریف او، "حریت" رهایی از بندهایی معنا می‌شود که امکان رهایی از آنها وجود داشته باشد:

« بدان که حقیقت حریت، آزادی است از بندها و بعضی است که بند از وجود برافتاده است اطلاق از آن قیود ممکن است، و بندها هست که لازم وجود است اطلاق و فتح آن بند ممتنع است که در گشادن آن بند برخاستن وجود باشد ...
(اردشیر عبادی، ۱۳۶۸: ۲۱۶)

در نظر او، حریت، رهایی از بندهای انکارآور و اعتراض‌آور غیر حق، و موافقت با دوست و بندهای اوست: «پس حریت در فروغ، گشاده کردن بندهای اغیار است و در اصل کار، ساختن و موافقت کردن با بند دوست، حریت است که بند سبب الم است و الم از اعتراض و انکار بیش از آن زاید که از قیود... پس حقیقت حریت فراغت است از اعتراضات و اعراض است از زیادات و ساختن است در همه احوال با متوالدات با حکم چیزها با وی بگردد و حکم آن به هیچ چیز بنگردد» (همان: ۲۱۶-۲۱۷)
در کتاب *تعریفات جرجانی*، حریت، خروج از بردگی‌ها و بریدن دلبستگی‌ها معرفی شده که دارای چند مرتبه است:

«حریت در اصطلاح اهل حقیقت، خارج شدن از بردگی بودنی‌ها و بریدن همه دلبستگی‌ها و بیگانگان است، و مراتبی دارد: حریت عامه از بردگی شهوت‌ها، و حریت خاصه از بردگی خواست‌ها به سبب فانی شدن خواستشان در خواست حق، و

حریت خاص‌الخاص که رهایی از بردگی رسم‌ها و اثرهاست به سبب محو شدنشان در تجلی نور الانوار» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۳۸)^۸

در کتاب *کشاف اصطلاحات و الفنون* نیز به نقل از *مجمع السلوک*، حریت به معنی دل بریدن از بازبستگی ماسوای حق دانسته شده:

«و فی مجمع السلوک: والحرية عند السالکین انقطاع الخاطر من تعلق ماسوی الله تعالی بالکلیة، پس بنده در مقام حریت وقتی رسد که غرضی از اغراض دنیاوی وی را نماند و پروای دنیا و عقبی ندارد، چرا که چیزی که تو در بند آنی بنده آنی... والحرية نهاية العبودية... کذا فی مجمع السلوک» (تهانوی، ۱۹۸۴: ۲۹۱/۱-۲۹۲)

اما عزیزالدین نسفی، عارف و نویسنده بزرگ قرن هفتم، در اثر *ارجمند خود*، کتاب *الانسان الکامل*، به تناسب مقام، با تفصیل بیشتری از آزادی، یا درست‌تر بگوییم شخص آزاد را معرفی کرده و نشانه‌های او را باز گفته است. برای دوری از درازی سخن، لب کلام او را به اجمال نقل می‌کنیم.

در دیدگاه او، اولاً انسان آزاد کسی است که از دوستی شهوت بطن و فرج، و از دوستی مال و جاه آزاد و فارغ باشد، و ثانیاً این آزادی نیز امری نسبی است و به علت تعدد و تنوع بندها، آزاد مطلق وجود ندارد. (ر.ک. نسفی، ۱۳۷۷: ۱۳۳)

همچنین در نظر او، شخص کامل آزاد و بالغ حرّ آن است که هشت چیز را به کمال داشته باشد: اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف و ترک و عزلت و قناعت و خمول. (ر.ک. همان: ۷۷) او معتقد است که آزادی، حالتی در دل است که در این معنا، بنده، به دادن و گرفتن نعمت شاد یا ناشاد نمی‌شود و البته شخصی که گرفتار عادات است، نمی‌تواند دعوی آزاد بودن کند. (ر.ک. همان: ۱۸۱)

در بخشی دیگر از کتاب *انسان کامل*، نویسنده به بیان و معرفی بلوغ و حریت آدمی می‌پردازد و به طور خلاصه می‌گوید که رسیدن به عقل اول که اشرف مخلوقات است، موجب رسیدن به بلوغ است، اما رسیدن به مقام حر با جدایی و قطع پیوند و علاقه و خواسته‌های مختلف دنیایی و حتی وعظ و تدریس و قرب و ولایت و نبوت ممکن است و گرنه ممکن است شخص در مقام بلوغ درماند و به آزادی نایل نشود. (ر.ک. همان: ۱۸۰)

نسفی با دقت در مفاهیم مختلف آزادی و بندگی، برخی مشتبهات را که دیگر عارفان کمتر بدان توجه کرده‌اند، یاد می‌کند و مثلاً معتقد است که رفع نیازهای ضروری، مانع آزادی نیست، اما هرچه را که شخص بخواهد و باعث تعلق او گردد، بت به حساب می‌آید، حتی آن خواسته اگر جامه‌ای کهنه باشد. آزاد از دید او آن است که او را به هیچ گونه و هیچ نوع بند نباشد، که بند بت باشد. (ر.ک. همان: ۱۸۰-۱۸۱)

آخر آنکه نسفی، شخص دانای آزاد را برتر از همه می‌شمارد و می‌نویسد: «... دانای آزاد سر موجودات است، موجودات به یکبار، جمله تحت نظر وی‌اند. هریک را به جای خود می‌بیند، و هر یک را در مرتبه خود می‌شناسد، و با هیچ کس و با هیچ چیز جنگ ندارد و با همه به صلح است و از همه آزاد و فارغ است، و جمله را معذور می‌دارد، اما از مخالف می‌گریزد و با موافق می‌آمیزد.» (همان: ۲۸۴)

طبق تعاریف پیش گفته، که از صاحب‌نظران دوره‌های مختلف نقل کردیم، معلوم می‌شود که آزادی، یا به تعبیر عربی آن: حریت، حالتی است که بیشتر و بیشتر از هر چیز به دل برمی‌گردد، و با حالات یا مقامات دیگر مثل بندگی، رضا و تسلیم تناسب و هماهنگی دارد.

در دنباله مقاله مناسب است که نسبت این معنا و مفهوم از آزادی، با مفاهیم و مقولات مشابهی که عارفان در نظر داشته‌اند، به اجمال بررسی و بازنمایی شود. البته قصد نداریم که به معانی غیرعرفانی آزادی و بندگی بپردازیم،^۹ هرچند که این موضوع در جای خود، جای تحقیق و تأملات ویژه و تازه‌ای دارد و عارفان نیز گاه بدان معانی، به قصد معرفی آزادی از دیدگاه خود، اشاراتی داشته‌اند.^{۱۰}

۳. نسبت آزادی با برخی مفاهیم و مقولات مشابه

۳-۱. آزادی و بندگی

یکی از مفاهیم و معانی اصلی آزادی یا حریت در متون عرفانی و اقوال عارفان، یگانه یا هم‌سنخ گرفتن این مفهوم با مفهوم بندگی از دیدگاه عارفان است، و از همین جاست که در تعریف آن بیانی متناقض‌نما پیدا می‌شود که آزادی، بندگی، و یا بندگی، آزادی است. این معنا، به تکرار و تنوع در مقالات و منقولات عارفان آمده است.

مطابق این تعریفات، آزادی و بندگی لازم و ملزوم یکدیگرند، و آن دو، یکدیگر را معنا و کمال می‌بخشند؛ یعنی، پیش شرط بندگی حق تعالی، رهایی و آزادی از بندگی غیر اوست. شخص با رهایی از بندگی اغیار، به بندگی یار می‌رسد، و با بندگی او، به حقیقت و کمال آزادی دست پیدا می‌کند:

- «و [احمد خضرویه] گفت: تمامی بندگی، در آزادی است و در تحقیق

بندگی، آزادی تمام شود.» (عطار، بی تا: ۱/۲۹۳)

- «و [جنید بغدادی] گفت: به حقیقت آزادی نرسی تا از عبودیت بر تو هیچ

باقی مانده بود.» (همان: ۲/۲۴)

- «حسین بن منصور گوید: "هر که آزادی خواهد بگو عبودیت پیوسته گردان."»

(قشیری، ۱۳۷۶: ۳۴۳)

- «بشر حافی گوید: هر که خواهد که طعم آزادی بچشد بگو سرّ، پاک گردان با خدای خویش. حسین منصور گوید هر که مقامات بندگی برسد به تمامی، آزاد گردد از تعب عبودیت، بندگی به جای می‌آرد بی‌رنج و مشقّت، و این مقام انبیا و صدیقان بود، محمول بود هیچ رنج فرا دلش نرسد و اگر چه حکم شرع بر او بود.» (همان: ۳۴۴)

- «شیخ ما را درویشی سوال کرد که یا شیخ بندگی چیست؟ شیخ ما گفت: خَلَقَكَ اللهُ حُرّاً كُنْ كَمَا خَلَقَكَ، خدایت آزاد آفرید، آزاد باش. گفت: یا شیخ سؤال از بندگی است. شیخ ما گفت: ندانی تا از هر دو کون آزاد نگردی، بنده نشوی. پس این بیت بگفت:

آزادی و عشق چون به هم نامد راست بنده شدم و نهادم از یک سو خواست
زین پس چونان که داردم دوست رواست گفتار و خصومت از میانه برخاست
(ابن منور، ۱۳۷۶: ۱/۳۱۴)

با این توصیف و تعریفات، - که فقط به تعداد اندکی از آنها اشاره کردیم، نزد صوفیه، حقیقت و کمال آزادی، حقیقت و کمال بندگی است، و با آزادی بیشتر، به بندگی بیشتری می‌توان نایل شد،^{۱۱} و از آن طرف، هر کس به حقیقت و کمال بندگی نایل شده باشد "حرّ مملکت" است، زیرا «آزادی، نهایت عبودیت است» (تهانوی، ۱۹۸۴: ۱/۲۹۲، به نقل از مجمع السلوک)

به عبارت دیگر، نسبت، درصد و مرتبه آزادی و بندگی، به یکدیگر باز بسته است: هر که آزادتر باشد، بنده‌تر است و هر که بنده‌تر باشد، از نعمت آزادی بیشتری بهره یافته است. از دیدگاه عارفان، جویای آزادی حقیقی، باید بند بندگی را محکم گیرد، و طالب بندگی ناب نیز، باید خود را از شائبه هر تعلّق و خواستی جز حق، رها

و آزاد کند. البته، آنچه در این مقام برای یک عارف اهمیت ذاتی دارد، رسیدن به مقام عبودیت یا بندگی است و هرچه جز آن، شرط سلوک و لازمهٔ راه است. در این مقام، با توجه به تعبیرها و کاربردهای مختلف آزادی و بندگی، مناسب است اشاره کنیم که این دو مفهوم، در تعبیر شاعرانه - عارفانه هم بازنمودهای متعددی یافته است که برای احتراز از تکرار و تطویل، از شرح موارد آن سر باز می‌زنیم.

۲-۳. آزادی و تصوف

از دیدگاه عارفان، نه تنها آزادی با تصوف تفاوت و تباینی ندارد، بلکه با آن یگانه و هم‌سنخ و هم‌جهت است و حتی آن دو در معنایی، لازم و ملزوم یکدیگرند. از یک سو تصوف، عبارت است از آزادی و رهایی از تعلقات، و از سوی دیگر، کسی که به کمال آزادی و رهایی رسیده، همان صوفی یا عارف خواهد بود. از این روست که برخی از بزرگان صوفیه، تصوف و آزادی را یگانه دانسته و تصوف را آزادی نامیده‌اند:

- «و گفت [ابو الحسین نوری] تصوف، آزادی است و جوانمردی و ترک تکلف و سخاوت» (عطار، بی تا: ۵۵/۲)

- «شیخ ما [بوسعید] گفت روزی در میان سخن که این تصوف... آزادی‌ای [است] در بندگی» (ابن منور، ۱۳۷۶: ۲۸۹/۱)

تعریف تصوف و آزادی از این جهت نیز یگانه انگاشته می‌شود که قصد و غایت هر دو مفهوم، یکی و یگانه است، قصد عارف از آزادی، آزادی و رهایی از غیر حق است که این انفصال و وارستگی را مقدمه و پیش شرط اتصال و وابستگی به معروف می‌شمرد، و قصد او از صوفیگری نیز رسیدن به دولت رهایی و آزادی از غیر حق است.

تعریف مشهور دیگر از تصوف که به معنی «ترک تکلف» است، نیز به آن معنی است که صوفی شدن، یعنی ترک و رهایی و آزادی از هر تعلقی که تکلف‌آور باشد. بزرگترین تکلف و تعلق نیز از دید صوفیان، آویزش به خود و دیگر تعلقات پیدا و پنهان این جهانی و آن جهانی است. شخص صوفی از راه ترک این امور، و آزادی و وارستگی از هر نوع تعلق و دلبستگی، می‌تواند به حقیقت تصوف دست یابد. سنایی در قصایدی والا و پرنکته، مخاطبان سالک را به رهایی از هر دو نوع تعلقی فرامی‌خواند:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا
به هرچ از راه بازافتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان
به هرچه از دوست وامانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا

... شهادت گوی آن باشد که هم زاول درآشامد
همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ‌آسا
(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۱-۵۲)

شرط مردان نیست در دل عشق جانان داشتن
پس دل اندر بند وصل و بند هجران داشتن ...
(همان: ۴۵۷)

در کتاب شریف مثنوی نیز اصل و اساس همه مشکلات، تعلق و بازستگی معرفی شده و درس عارفانه جناب مولوی، در تمام مثنوی به سالکان راه نیز، همین نکته‌ای است که در آغاز کتاب خود به اجمال آورده است که:
بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای
چند گنجد قسمت یک‌روزه‌ای
کوزه چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر در نشد ...

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۹۱-۲۱)

مولانا در سراسر مثنوی، هم بندهای مختلف بیرونی و درونی را می‌شناساند و هم درس بند گسستن و بازرسیدن به دولت شناخت و آزادی را می‌آموزاند و مخاطبان خود را پله پله تا ملاقات خدا برمی‌کشاند.^{۱۲} کاری که به تعلیم و تربیت الهی، پیامبران و پیشروان می‌کرده‌اند:^{۱۳}

هر پیمبر در میان امتان
همچنین تا مخلصی می‌خواندشان
کز فلک راه برون شو دیده بود
در نظر چون مردمک پیچیده بود

(همان: ۱۰۰۳/۱-۱۰۰۴)

زین سبب پیغمبر با اجتهاد
نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت: هر کو را منم مولا و دوست
ابن عم من علی مولای اوست
کیست مولا آنکه آزادت کند
بند رقیبت زیایت برکند
چون به آزادی نبوت هادی است
مؤمنان را زانبیا آزادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید
همچو سرو و سوسن آزادی کنید

(همان: ۴۵۳۸/۶-۴۵۴۲)

باری، تصوف در این معنا (آزادی)، بهانه و موجب و محملی می‌شود که پیر یا مراد، به تعلیم درسهای خاص سلوکی - اخلاقی پردازد، و گسستگی و وارستگی از دل‌بستگی‌ها را طریقه‌ای معرفی کند که نهایت و کمال آن تصوف باشد:

- «و گفت [عبد الله خبیب] هر که خواهد که در زندگانی خویش زنده دل باشد، گو دل را بسته طمع مدار تا از کل آزاد شوی.» (عطار، بی‌تا: ۴/۲)

- «و گفت [شیخ علی رودباری] تنگ‌ترین زندان‌ها همنشینی با نااهل است.»
(همان: ۲ / ۲۸۸)

- «و گفت [ابوالقاسم نصر آبادی] زندان تو تن است، چون از وی بیرون آمدی،
در راحت افتادی، هرکجا خواهی می‌روی.» (همان: ۲ / ۳۱۷)

نسفی نیز انسان آزاد را کسی می‌دانست که از شهوات و مال و جاه آزاد، و اهل کمالاتی مانند قول و فعل و خلق نیک و اهل معرفت، ترک، عزلت و گمنامی باشد. با توجه به آنچه آوردیم، این معنی از آزادی (تصوف) نیز با معنای قبل، یعنی بندگی، مناسبت و مشابهت دارد، چون در این معنا، چنان که بوسعید گفته "تصوف، آزادی در بندگی است" و صوفی، بنده آزادی است که هیچ چیز او را در بند نمی‌گذارد و خود نیز در بند هیچ چیز، جز حق نمی‌رود:

«آزادگی آن بود که مرد از بندگی همه آفریده‌ها بیرون آید و هرچه دون
خدای است عزّ و جلّ آن را در دل وی راه نبود...» (قشیری، ۱۳۷۶: ۳۴۲)

۳-۳. آزادی و اباحه

از دیدگاه عارفان مشهور و مقبول، آزادی حقیقی، ملازم و بلکه هم معنی بندگی و تعلق یافتن به حق تعالی است، اما به تعبیر اهل حقیقت، عده‌ای از اهل ادعا و صوفیان دروغین و دکاندار که از حقیقت و نشان آزادی عرفانی، جز نامی نشنیده بودند، به این دام افتادند که برای خود در ترک احکام و معاملات، تجویزها و آزادی‌هایی قایل شوند که در واقع، این نوع آزادی، درست در نقطه مقابل آزادی عرفانی و بندگی و تصوف قرار می‌گرفت.

شاید اصرار و تأکید زیاد صوفیان حقیقی، بر این مطلب که بین بندگی و آزادی بیگانگی نیست، در جواب کسانی بوده که به دنبال آزادی از احکام و رسوم

شرعی می‌گشته‌اند، و محملی بهتر از این مفهوم مشترک و متناقض‌نمای آزادی نیافته بوده‌اند، محمل و مرکبی که در راه اباحه به کارشان می‌آمده است. از سوی دیگر، گمان می‌رود که عده‌ای "متصوف" بلکه - به تعبیر هجویری - "مستصوف" آسان‌طلب نیز از روی جهل، یا به اشتباه، یا با سوء استفاده از معانی و محاسن و امتیازات آزادی و حریت، به دنبال اباحه رفته باشند، و در هر صورت، نتیجه این اندیشه‌ها و کارها آن می‌شده که زبان منکران و مخالفان و طاعنان صوفیه، بر جماعت صوفیان باز و دراز شود.

در تعبیر استاد فروزانفر نیز، حریت که در معنی اصطلاحی عرفانی خود، شامل کمال اخلاص و محض عبودیت نسبت به حق تعالی است، «شامل حقوق و وظایف نمی‌شود، ولی بعضی صوفیه که ایشان را "اباحتی" و "اباحیه" نامیده‌اند، معتقد بوده‌اند که آدمی به جایی می‌رسد که می‌تواند از رقیت تکلیف و احکام شرعی نیز آزاد گردد، و حقیقت حریت نزد ایشان، آزادی است از هرچه انسان را به خود محدود کند...» (فروزانفر، ۱۳۶۷: ۲۵)

از روزگار قدیم، صوفیه حقیقی و یا صاحب‌نظران آن، با اشاره به این نوع افکار التقاطی و جاهلانه، به تنوع و تکرار، پاسخ‌هایی گفته‌اند و راه سوء برداشت از این مفاهیم معنوی بزرگ را سد کرده‌اند، برای نمونه، ابی‌نصر سراج طوسی صاحب کتاب مشهور *اللمع*، در بابی از کتاب خود به بیان و نقد اندیشه اباحیه پرداخته و با شواهد مختلف قرآنی و حدیثی، بندگی را معنا می‌کند و آن را به معنی رهایی از ماسوای حق می‌شمارد. او می‌نویسد:

«گروهی گمراه گمان کرده‌اند که نام حریت کامل‌تر از عبودیت است؛ همچنان که در بین مردم مشهور است که آزادگان، در احوال دنیا، از بندگان، بلند مرتبه‌تر و والامقام‌ترند، پس بر همین قیاس گمراه شده و گمان کرده‌اند که بنده، مادامی که

بین او و خداوند تعالی رابطه بندگی است، موسوم به اسم عبودیت است، و وقتی به وصال خداوند می‌رسد، حرّ می‌شود و وقتی حرّ شد عبودیت از او ساقط می‌گردد. به راستی این گروه به سبب کمی فهم و علمشان در اصول دین گمراه شده‌اند. و بر این طایفه پوشیده شده است که عبد در حقیقت عبد نمی‌شود، مگر آنکه دل او از جمیع ما سوی الله عزوجل، آزاد گردد و در این زمان است که به حقیقت، بنده خداوند می‌شود. و خداوند بندگان خود را به نامی بهتر از بنده نامیده است: و عباد الرحمن؛ نبی، عبادی... و روایت شده که پیامبر، که درود و سلام خدا بر او باد، فرمود: مرا اختیار دادند که بین اینکه پیامبری پادشاه یا پیامبری بنده باشم، یکی را انتخاب کنم... پس پیامبر عبد را برگزیدم. پس اگر بین خلق و خداوند تعالی، درجه‌ای برتر از درجه عبودیت وجود داشت، پیامبر آن را از دست نمی‌نهاد و خداوند نیز آن را بدو می‌بخشید.» (سراج، ۱۹۶۰: ۵۳۱-۵۳۲)

قشیری نیز اندیشه آزادی از احکام و اعمال شرعی را مخالف حقیقت آزادی می‌شمارد، و آن را ارتداد معرفی می‌کند:

«استاد امام رحمه الله گوید: "حقیقت آزادی اندر کمال عبودیت است، چون در عبودیت صادق بود او را از بندگی اغیار آزادی دهند. اما اگر بنده پندارد که بنده را مسلم بود که وقتی لگام بندگی از سر فرو کند و یک لحظه از حد فراتر شود از آنجا که امر و نهی است و وی ممیز است در دار تکلیف، آن از دین بیرون آمدن است..."» (قشیری، ۱۳۷۶: ۳۴۲)

همچنین، تهانوی که یکی از فرهنگ‌نویسان و جمع‌آوران و مترجمان اندیشه عارفان است، این گروه را ملحد و کافر می‌خواند و "حریت" را به معنی آزادی بنده از بندگی نفس خویش، و نیز، دور شدن مشقت عبادت از او معرفی می‌کند که برداشت دوم او، با مقام معمولی مناسب پیدا می‌کند. (ر.ک. تهانوی، ۱۹۸۴: ۲۹۲/۱)

باری، اینان به اشتباه یا با سوء نظر، آزادی در بندگی را به معنی آزادی از بندگی و قیود و احکام آن فرض کرده بودند که غالب محققان صوفیه، نظر ایشان را نظراً یا عملاً منکر بوده و نشان داده‌اند که حریت به معنی کمال بندگی و آزادی از غیر حق است.

البته، نقد صوفیانِ مباحی و انکار مرامشان، هم در آثار صوفیه و هم آثار مخالفان صوفیه، به فراوانی دیده می‌شود، که در نزد مخالفان منکران، بهانه و دستاویزی برای انکار صوفیه نیز می‌شده است، از جمله در تبصرة العوام آمده است: «فرقت چهارم از صوفیان، ایشان را واصلیه خوانند، گویند ما واصلیم به حق، نماز و روزه و زکات و حج و احکام دیگر از بهر آن نهاده‌اند تا شخص اول بدان مشغول شود و تهذیب اخلاق حاصل کند و او را معرفت حق حاصل شود و چون معرفت حاصل شد واصل بود؛ یعنی به حق رسیده باشد و چون واصل شد، تکلیف از وی برخاست و هیچ چیز از شرایع دین بر وی واجب نبود و جمله محرمات از خمر و زنا و لواط و مال مردم بر وی حلال بود و کسی را بر وی اعتراضی نبود، هرچه او کند/ نیکو بود...» (داعی حسنی، ۱۳۶۴: ۱۳۱-۱۳۲)

نتیجه

آنچه در این گفتار آمد، علی‌رغم اجمال و اختصار، بیانگر این مطلب بود که مفهوم آزادی، مورد اعتنا و عنایت غالب عارفان و اندیشمندان بوده، و آنان درباره معانی، حدود، کارکردها و شیوه‌های آن، نظریات نغز و پرمغزی نیز ارائه کرده‌اند. از مجموع نظریات غالب عارفان مسلمان، چنین برمی‌آید که آنان در عمل و نظر، از اصطلاح آزادی، معنایی اخلاقی - سلوکی اراده می‌کرده‌اند و با عارف‌نمایان مدعی و مباحی که از این اصطلاح معنایی برخلاف جمهور عارفان مراد کرده بودند،

به شدت مخالفت کرده و با بحثها و نظریه‌پردازی‌های خود، مانع بدفهمی و بداندیشی می‌شده‌اند.

در جمع‌بندی تعاریف عارفان از مفهوم آزادی، می‌توان گفت که آزادی در نظر آنان، عبارت است از گسستگی و وارستگی بنده، از بندگی و بردگی هرگونه خواست و تعلق - چه این جهانی و چه آن جهانی - که او را از مسیر بندگی حق و وصال او دور گرداند.

به عبارت دیگر، آزادی در این مفهوم عرفانی، با هر دو اصطلاح "آزادی از" و "آزادی در" سازگار می‌افتد: آزادی از تعلقات و خواست‌ها و هرکس و هرچه غیر حق است، و آزادی در بندگی، و طاعت و طریقت.

پی‌نوشت‌ها

۱. «در تاریخ بشر، تقریباً همه اخلاقیون آزادی را ستوده‌اند. معنی آزادی نیز مانند معانی کلمات خوشبختی، خوبی، طبیعت و حقیقت، به قدری کشار است که با هرگونه تفسیری جور درمی‌آید» (برلین، ۱۳۶۸: ۲۳۶).

۲. کرنستون در بخش اول کتاب خود به نام *تحلیلی نوین از آزادی* (ص ۱۳-۶۴)، به تفصیل به معانی آزادی از جنبه لغوی، مفهومی، نظریه‌ها و تعاریف مختلف آن از دیدگاه صاحب‌نظران گذشته و امروز، پرداخته و خود نیز برخی تعاریف دیگران را دسته‌بندی تازه‌ای کرده است و انواع آزادی را به آزادی مترقی (آزادی از قیود طبیعت و مرض و گرسنگی و ناامنی و نادانی و خرافه‌اندیشی) و آزادی رمانتیک (آزادی از قیود نهادهای سیاسی پیشرفته و از پادشاهی‌ها، امپراطوری‌ها و کلیساها) تقسیم می‌کند، و از آزادی معقول و آزادی معقول تحمیل کردنی، سخن گفته است.

۳. تعریف آزادی در نظر برلین (ص ۴۸) از این قرار است: «کلمه آزادی در آن معنی که من به کار می‌برم تنها مستلزم نفی عجز و درماندگی نیست (چه این معنی با کشتن و

فرونشاندن آرزوها نیز حاصل تواند شد) بلکه مستلزم فقدان موانعی است که میان انسان و امکانات گزینش و عمل او حائل می‌گردد.» برلین در جای دیگری از کتاب خود (ص ۲۶۹) در تعریف آزادی می‌نویسد:

«آزادی عبارت است از ولایت بر نفس، و رفع موانع از سر راه خواست‌های انسان. این موانع ممکن است به صورت‌های گوناگون وجود داشته باشد مانند موانع طبیعی، موانع درونی مربوط به هوس‌های لجام گسیخته فردی، موانع حاصل از نهادهای خودستیزانه اجتماع یا مخالفت‌ها و مزاحمت‌های ناشی از خواست‌ها و رفتار دیگران.»

۴. اریک فروم، دو راه اصلی گریز از آزادی در اجتماع را چنین معرفی می‌کند: «در ممالک فاشیست تسلیم به یک پیشوا و در دموکراسی خودمان... وسواس برای هم‌رنگ شدن با دیگران.» (اریک فروم، ۱۳۷۰: ۱۴۷)

۵. رجوع کنید به گریز از آزادی، ص ۱۴۷ و ۱۵۳، که در آنجا فروم، برای غلبه بر ناتوانی و تنهایی حاصل از گسست از علایق بیرونی، به راه‌های عشق، کار و بیان حقیقی استدلال‌ات عاطفی و حسی و فکری اشاره می‌کند.

۶. لازم به ذکر است که گرچه غالب عارفان ما اصطلاح آزادی در معانی اجتماعی آن را به کار نبرده‌اند، اما در سخن و عمل و منش خود، درس آزادی و دوری از قیود حاکمان را آموزش می‌داده‌اند.

۷. از افاضات شفاهی استاد ارجمند و صاحب‌نظر، دکتر شفیعی کدکنی.

۸. «الحرية في اصطلاح اهل الحقيقة الخروج عن رقب الكائنات و قطع جميع العلايق و الاغيار و هي على مراتب حرية العامة عن رقب الشهوات و حرية الخاصة عن رقب المرادات لفناء ارادتهم في ارادة الحق و حرية خاصة الخاصة عن رقب الرسوم و الآثار لانعاقهم في تجلی نور الانوار» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۳۸)

۹. لازم به یادآوری است که مفهوم آزادی، فقط مربوط و منحصر به مباحثی نیست که در این گفتار می‌آید، بلکه با مباحث و مفاهیم دیگر عرفانی، نظیر استغنا و بی‌نیازی

سالک، فنا و بقا، تسلیم و رضا، و به ویژه جبر و اختیار نیز روابطی مستقیم و نامستقیم و کم یا زیاد پیدا می‌کند که نگارنده، به اقتضای مقام و مقاله، از ورود بدان مباحث خودداری کرده است، به امید آنکه در مجال و مقامی وسیع‌تر توفیق پرداختن به این مفاهیم پیرامونی موضوع آزادی در تصوف را نیز بیابد.

۱۰. عارفان گاه با هنرمندی و ذوق زیباشناختی خود، مثلاً با استفاده از معانی دیگر و ایهامی آزادی و بندگی (مفهوم بردگی و بندگی، و آزادی بیرونی و درونی) به معانی مختلف این دو مفهوم اشارت می‌کرده‌اند: «نقل است که مالداري از لشکری بود و بارها شیخ (ابو اسحاق شهریار کازرونی) را می‌گفت تا چیزی از مال دنیا قبول کند، او نمی‌کرد. آخر به شیخ کس فرستاد که چندین بنده به نام تو آزاد کردم و ثواب آن به تو دادم. شیخ گفت مذهب ما نه بنده آزاد کردن است، بلکه آزاد، بنده کردن است به رفق و مدارا.» (عطاری: ۲۹۷/۲). همچنین در کتاب *اللمع* نیز به این معنی حقوقی - اجتماعی آزادی توجه شده است، (ر.ک. سراج، ۱۹۶۰: ۵۳۱).

۱۱. نظر عین القضاة نیز در تبیین نسبت بین بندگی و آزادی، نظری زیبا و خواندنی است: «تا بنده نشوی آزادی نیایی... بزرگی را پرسیدند ما العبودیة؟ گفت: ای سالک اگر آزاد نشوی بنده نباشی. چه دانی که این آزادی از چیست، این حریت، لطیفه‌ای می‌دان در صندوق عبودیت تعبیه کرده در علمی که او را انسان خوانند و انسانیت دانند» (تمهیدات عین القضاة، به نقل از گوهرین، ۱۳۶۸: ۴/۱۹۸).

۱۲. برای آشنایی با نظر تفصیلی مولانا در خصوص مفهوم آزادی و موانع و راههای رسیدن به آن در مثنوی، ر.ک. روحانی، مقاله مولوی و آزادی، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۳۳.

۱۳. این ابیات می‌تواند برداشتی از مضمون آیاتی از این دست باشد که خداوند وظیفه نبی (ص) را برگرفتن قید و بندها از دوش کسانی می‌شمارد که از او پیروی می‌کنند: «الذین یتبعون الرسول الامی الذی... و یضع عنهم اصرهم و الاغلال الّتی کانت علیهم...» (اعراف/۱۵۷)

منابع

- قرآن کریم.
- ابن منور، محمد. *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۲، تهران: آگاه ۱۳۶۷.
- اردشیر عبادی قطب‌الدین ابوالمظفر منصور. *صوفی‌نامه، التصفیة فی احوال المتصوفة*، تصحیح غلامحسین یوسفی، چ ۲، تهران: علمی و سخن ۱۳۶۸.
- برلین، آیزایا. *چهار مقاله درباره آزادی*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی ۱۳۶۸.
- بلخی، جلال‌الدین محمد. *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد الین نیکلسون، نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر ۱۳۶۳.
- تهانوی، محمدعلی بن علی. *کتاب کشف اصطلاحات الفنون*، به اهتمام الویس اسپرنگر التیر ولی و ولیم ناسولیس الارلندی، ج ۱، کلکته ۱۸۶۲، دار قهرمان للنشر والتوزیع، استانبول، افس ۱۴۰۴-۱۹۸۴ م.
- جرجانی، سیدشرف علی. *کتاب التعریفات*، چ ۳، تهران: افس ۱۳۶۸.
- ناصرخسرو ۱۳۶۸.
- داعی حسنی رازی. *سیدمرتضی (منسوب)*، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، به تصحیح عباس اقبال، چ ۲، تهران: اساطیر ۱۳۶۴.
- روحانی، رضا. «مولوی و آزادی»، *مجله مطالعات عرفانی*، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۴.
- روزنتال، فرانس. *مفهوم آزادی از دیدگاه مسلمانان*، ترجمه منصور میراحمدی، چ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۷۹.

- سراج طوسی، ابی نصر. *اللمع*، حقه و قدم له و خرج احادیثه عبدالحلیم محمود و طه عبد الباقي سرور، دارالکتب الحدیثه بمصر و مکتبه المثنی بیغداد، ۱۳۸۰-۱۹۶۰.
- سنایی، مجدودابن آدم. *دیوان حکیم سنایی*؛ به سعی و اهتمام مدرس رضوی، چ ۳، تهران: کتابخانه سنایی ۱۳۶۲.
- عطار نیشابوری، محمد. *تذکره الاولیاء*، تصحیح رنولد الن نیکلسون، لیدن، ۱۹۰۵، تهران: افست مولی، بی تا.
- قشیری، عبدالکریم ابن هوازن. *ترجمه رساله قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن ابن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی فرهنگی ۱۳۷۶.
- کرنستون، موریس. *تحلیلی نوین از آزادی*، ترجمه جلال الدین اعلم، تهران: امیرکبیر ۱۳۵۹.
- گوهرین، سیدصادق. *شرح اصطلاحات تصوف*، ج ۴، چ ۱، تهران: زوار ۱۳۶۸.
- فروزانفر، بدیع الزمان. *شرح مثنوی شریف*، چ ۴، تهران: زوار ۱۳۶۷.
- فروم، اریک. *گریز از آزادی*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: مروارید ۱۳۷۰.
- مجتهد شبستری، محمد. *ایمان و آزادی*، تهران: طرح نو ۱۳۷۶.
- نسفی، عزیزالدین. *کتاب الانسان الکامل*، با تصحیح و مقدمه ماریژان موله، چ ۴، تهران: طهوری ۱۳۷۷.

